

خدا جون سلام به روی ماهت...

دیدنی‌های خواندنی کوکو



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

کوکو

آنجلا سروانتس |
نیلوفر امنزاده

سرشناسه: سروانتس، آنجلا

Cervantes, Angela

عنوان و نام پدیدآور: کوکو نویسنده: آنجلا سروانتس؛ مترجم: نیلوفر امن زاده.

مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۱۲۰ص؛ ۱۴/۵×۲۷/۵ س.م.

فروست: دیدنی های خواندنی.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۲۹۱۰۸ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۲۹۱۰۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان به انگلیسی: Coco: The Junior Novelization: Animation Series

یادداشت: عنوان اصلی: Coco: the deluxe junior novelization

موضوع: داستان های کودکان (انگلیسی) – قرن ۲۰ م.

موضوع: Children's stories, English -- 20th century

موضوع: شناسه ی افزوده: امن زاده، نیلوفر، ۱۳۷۰، مترجم

رده بندی کنگره: PZ۷

رده بندی دیویی: ۸۲۳/۸۱۴ [ج]

شماره ی کتاب شناسی ملی: ۸۶۶۶۸۲

۷۲۲۵۲۰۴



انتشارات پرتقال

دیدنی های خواندنی: کوکو

نویسنده: آنجلا سروانتس

مترجم: نیلوفر امن زاده

دبیر مجموعه: میترا امیری لرگانی

ناظر محتوایی: شروین جوانبخت

ویراستار: فرناز وفايي دیزجی

طراح جلد نسخه ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده سازی و صفحه آرایی: شهرزاد شاه حسینی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۲۹۱۰۸

نوبت چاپ: دوم - ۱۴۰۳

تیراژ: ۸۰۰ نسخه

لینتوگرافی: نقش سبز

چاپ: نور حکمت

صحافی: امیر

قیمت: ۱۶۰۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porthaal.com



kids@porthaal.com



مقدمه‌ی مجموعه

هر سال کلی انیمیشن در جهان ساخته می‌شود و ما کلی انیمیشن جدید می‌بینیم. (احتمالاً خیلی‌ها را هم وقت نمی‌کنیم ببینیم.) کلی داستان جدید، شخصیت‌های جدید و فضاهای جدید از راه می‌رسند ولی فرصت نداریم با همه‌ی آن‌ها آشنا شویم. اینجاست که از بین آن‌ها انتخاب می‌کنیم؛ مثلاً آن‌هایی را می‌بینیم که جایزه‌های بسیاری برده‌اند یا آن‌هایی که در سایت‌های معتبر نمره‌های بالایی دارند یا حتی دوست‌ها و همکلاسی‌ها پیشنهاد کرده‌اند. انتخاب ساده نیست ولی تا دلتان بخواهد راهنما وجود دارد!

حالا اگر بشود جور دیگری هم رفت سراغ این انیمیشن‌ها چی؟ اگر چند نفر که عاشق بچه‌ها و انیمیشن‌ها و کتاب‌ها هستند فکر بکری به سرشان زده باشد چی؟ مثلاً خواندن فیلم‌های انیمیشن! عجیب است، نه؟ دیدنی‌های خواندنی دقیقاً همچین چیزی است. کتاب‌هایی که داستان انیمیشن‌های مشهور و مهمی را تعریف می‌کنند که هم کلی جایزه برده‌اند، هم کلی طرفدار دارند و هم کلی آدم متخصص کاربلد تأییدشان کرده‌اند. داستان‌هایی درباره‌ی مهم‌ترین مسائلی که از کودکی تا وقتی آدم‌بزرگ شویم همراه ماست. از احساسات درونی بگیر تا آرزوهای شخصی؛ از افسانه‌های قدیمی تا راه و رسم زندگی در دنیا.

شاید با خودتان بگویید که وقتی انیمیشنی را دیده باشیم، دیگر چرا باید داستان‌ش را بخوانیم؟ بله، بله، سؤال مهمی‌ست که جوابش یک کلمه است: تخیل! با خواندن داستان این شما باید که دوباره همه چیز را تخیل می‌کنید. شاید قهرمان قصه در ذهن شما قیافه‌ی متفاوتی داشته باشد، شاید فضاها را جور دیگری تصور کنید، شاید حتی تخیل شما به کل با انیمیشنی که دیده‌اید فرق کند. تازه ممکن است آن را ندیده باشید. خلاصه، این بار موقع خواندن، شما کارگردان قصه‌اید و فیلم خودتان را تخیل می‌کنید. راستی که خیلی کیف دارد.

خبر خوش این که دیدنی‌های خواندنی با چند کتاب و چند انیمیشن تمام نمی‌شود. تا زمانی که انیمیشن‌های باحال در دنیا ساخته می‌شوند، ما داستان‌هایشان را برایتان تعریف می‌کنیم. مگر نمی‌دانید، چیزی که انتها ندارد تخیل آدم است و قصه‌هایی که تعریف می‌کند. پس دیگر وقت آن است که خودتان را برای خواندن یک داستان جذاب و هیجان‌انگیز آماده کنید یا بهتر است بگوییم برای دیدن یک انیمیشن بی‌نظیر.



پیشگفتار

میگل ریورا گاهی فکر می‌کرد نفرین شده است. اما این‌طور نبود و او که گناهی نداشت. به‌خاطر اتفاقی بود که برمی‌گشت به مدت‌ها قبل از به دنیا آمدنش. سال‌ها پیش در شهر سانتا سسیلیا، خانواده‌ای زندگی می‌کردند؛ ماما، پاپا و دختر بچه‌شان. خانه‌شان پر از شادی بود... و موسیقی. پاپا گیتار می‌زد. ماما و دختر شادی و پایکوبی می‌کردند و همگی آواز می‌خواندند. ولی موسیقی آن خانه‌ی شاد برای پاپا کافی نبود. رؤیایش این بود که برای همه‌ی مردم دنیا بنوازد. پس یک روز با گیتارش رفت و هرگز برنگشت. میگل نمی‌دانست چه اتفاقی برای آن نوازنده افتاد، اما خوب می‌دانست ماما پس از رفتن او چه کرده است. داستان ماما ایملدا، در خانواده‌ی ریورا سینه‌به‌سینه روایت می‌شد.

ایملدا یک قطره اشک هم برای آن نوازنده‌ی بی‌وفا حرام نکرده بود! در خانه‌اش را به روی موسیقی بسته، همه‌ی سازها و صفحه‌های موسیقی را دور ریخته و شغلی پیدا کرده بود. چه شغلی؟ شاید بگویید درست کردن شکلات یا تولید فشفسه و ترقه یا دوختن لباس‌های براق برای کشتی‌گیرها! هیچ کدام!

ماما ایملدا کفش می‌دوخت، دخترش هم همین‌طور، دامادش هم، نوه‌هایش هم. کسب‌وکار ریورا و همچنین خانواده‌شان بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. میگل این داستان را هر سال در روز مردگان^۱ می‌شنید. تا چند سال پیش، این داستان را ماما کوکو برایش تعریف می‌کرد، ولی او حالا دیگر چیز زیادی به یاد نمی‌آورد. امسال روی صندلی چرخ‌دار حصیری‌اش می‌نشست و با نگاهی بی‌روح به اُفرندا خیره می‌شد؛ طاقچه‌ی مخصوصی که خانواده‌ی میگل یادبودها و هدایایی برای اجدادشان روی آن می‌گذاشتند تا یادشان را گرمی بدارند.

میگل گونه‌ی ماما کوکو را بوسید. «آلا^۲، ماما کوکو.»
«حالت چطوره خولیو؟»

میگل آه کشید. گاهی ماما کوکو بعضی چیزها را به یاد نمی‌آورد، مثلاً اسم میگل را، ولی همین باعث می‌شد او بهترین رازنگه‌دار میگل باشد! میگل همه‌چیز را برایش تعریف می‌کرد، چیزهایی را که نمی‌توانست به آبوئلیتاش^۳، که با مُشتی آهنین خانه را اداره می‌کرد، بگوید. اگر آبوئلیتا می‌گفت میگل باید بیشتر تامل^۴ بخورد، میگل بیشتر تامل می‌خورد. اگر آبوئلیتا از میگل می‌خواست گونه‌اش را ببوسد، میگل گونه‌اش را می‌بوسید.

و اگر آبوئلیتا، وقتی میگل روی دهانه‌ی بطری نوشابه فوت می‌کرد و آهنگ می‌زد، مُچش را می‌گرفت و می‌گفت: «موسیقی بی‌موسیقی!» میگل دست از این کار برمی‌داشت.

آبوئلیتا حتی سرِ رهگذرها هم داد می‌زد. خطاب به راننده‌ی وانتی که صدای رادیویش بلند بود: «موسیقی بی‌موسیقی!» خطاب به آقای محترمی که هنگام

۱. Día de los Muertos؛ یک جشن ملی در مکزیک و بعضی از کشورهای دیگر

۲. Hola؛ در زبان اسپانیایی یعنی سلام

۳. abuelita؛ در زبان اسپانیایی یعنی مادر بزرگ

۴. غذای سنتی آمریکای جنوبی که از خمیر ذرت پُر شده با گوشت و سبزیجات تهیه می‌شود.

پیاده‌روی در خیابان آواز می‌خواند: «موسیقی بی موسیقی!» همه‌ی عمه‌ها،
عموها و بچه‌هایشان هم باید قانون ممنوعیت موسیقی را رعایت می‌کردند.
میگل مطمئن بود غیر از خودش هیچ خانواده‌ای در مکزیک از موسیقی
نفرت ندارند. بدترین قسمتش این بود که انگار هیچ‌کدام از اعضای خانواده
اهمیتی به این موضوع نمی‌داد.
هیچ‌کس... به‌جز او.



میگل از خانه بیرون آمد و هوای خنک یک روز آفتابی دیگر در سانتا سسیلیا را فروداد. با جعبه‌ی واکسش که به‌طرف شهر می‌رفت، از کنار زنی که پله‌ای را جارو می‌زد، رد شد. زن دست تکان داد.
«آلا میگل!»

«آلا.» میگل هم دست تکان داد. در نزدیکی شهر، به نوازنده‌ی گیتار تنهایی لبخند زد که آهنگی می‌نواخت. هرچه میگل بیشتر پیش می‌رفت، موسیقی بیشتر فضا را پر می‌کرد. ناقوس‌های کلیسا هماهنگ باهم می‌نواختند. یک گروه موسیقی، آهنگ شاد و تندی می‌زد. از رادیویی صدای آهنگ کومبیا^۱ با ریتم تند می‌آمد. میگل همه‌ی این‌ها را با گوش جان می‌شنید. از خودبی‌خود شد و روی میزی پر از مجسمه‌های رنگ روشن چوبی حیوانات ضرب گرفت. وقتی میگل با عجله از کنار چرخ‌دستی شیرینی‌فروش گذشت، یک پَن‌دُلچِه^۲ برداشت و سکه‌ای برای فروشنده انداخت.

وقتی بوی نان شیرین به مشام دانته، سگ وفادار میگل، رسید دوان‌دوان

۱. ریتم محلی مخصوص کلمبیا

۲. pan dulce: نان شیرین